

از خیلی از کشورها هستیم و تا جایی که آثار ترجمه شده را دیدیم، می‌توان گفت که نیرومند و قوی عمل کردیم. در زمینه رمان دچار نوعی دوگانگی هستیم یعنی یا آثار خیلی کلاسیک است و بافت سنتی دارد و یا این که بسیار مدرن مدرن و در واقع نوعی مدرن افراطی است طوری که اگر پاره‌ای از این آثار که به بهانه مدرن و پست مدرن نوشته می‌شود را ترجمه کنیم و به کشورهای دیگر که خودشان این نظرگاه را ایجاد کردند، بفراستیم، تعجب خواهند کرد چون در این گونه از ادبیات، افراط و تفرط زیادی دیده می‌شود. این‌ها را همیشه عنوان کردم چون پاره‌ای از نویسندگان که مدرن و پست مدرن هستند، متخصص پیچیده کردن مسائل ساده هستند و مسائل ساده را در رمان‌هایشان پیچیده می‌کنند. در حالی که ادبیات درست، ادبیاتی است که شکل پیچیده‌ای برای بیان مسائل ساده نیست بلکه شکل ساده‌ای است برای بیان مسائل پیچیده یعنی الان داریم درست عکس این قضیه عمل می‌کنیم.

■ رمان‌ها قابل اعتنا تر شده است

امادر دهه‌ای که هستیم، به موازنه نسبی دست پیدا کرده ایم و به رمان‌هایی بر می‌خوریم که قابل اعتنا و قابل ترجمه هستند و البته این گونه رمان‌ها انگشت شمارند. در آثار دچار مسئله فرم زدگی هستیم. یکی از مسائل و معضلاتی که ادبیات مادر این دهه با آن رو به روست، تحقیق نکردن نویسندگان است. نویسنده بدون این که تحقیق کند، وارد عرصه داستان نویسی می‌شود و طبیعی است وقتی نویسنده بدون تحقیق وارد عرصه نویسندگی شود، محصول کارش چه می‌شود در حالی که در دنیای بینم که تحقیق بیشترین بخش از کار را به خود اختصاص می‌دهد و وقت نویسنده را قبل از نوشتن می‌گیرد. نویسنده اول تحقیق می‌کند و بعد با دست پر وارد عرصه عمل می‌شود.

شود و این بخشی از کار است که دیده نمی‌شود. وقتی تحقیق می‌کنید، هنوز چیزی نوشته نشده و فقط اطلاعات گردآوری می‌شود ولی در کشور ما متأسفانه برای این قسمت هیچ وقتی نمی‌گذارند و وقتی این رمان‌ها را می‌خوانید، باورشان نمی‌کنید و شخصیت‌های داستان تک بعدی و تک صادی است و باورپذیر نیستند و صفاتی که به آن‌ها الصاق می‌شود، بسیار سطحی است و از درون‌شان نجوشیده و موضوعات‌شان معمولاً تکراری هستند.

■ خاطره نویسی ادبیات خلاقانه را زیر سوال برده است

از سوی دیگر نکته‌ای که قابل توجه است، خاطره نویسی است و در سال‌های اخیر رشد کرده و ادبیات داستانی ما را زیر سایه خودش قرار داده است و هر جا که نگاه کنید لا ماشاء... خاطره نویسی می‌بینید و البته خاطره نویسی‌هایی که شبیه هم هستند. آدم‌ها و شخصیت‌هایی که شبیه هم هستند و اصلاً نیازی نیست که در موردشان بخوانید چون آدم‌هایی هستند که خوب فکر می‌کنند آدم‌هایی که خوب می‌خوانند، خوب زندگی می‌کنند... در مجموع یک شکل هستند و هیچ تنوع ساختاری در این هانمی‌توان دید. منظور من این نیست که خاطره نویسی‌هایی که در ادبیات ما هست، همه بد هستند، این طور نیست بلکه خیلی هم خوب است و مشکل آن جایی است که این نوع ادبیات آن چنان گسترش پیدا می‌کند که ادبیات خلاقانه ما را زیر سؤال می‌برد و زیر سایه خودش قرار می‌دهد و به همین دلیل اگر در بازار نگاه کنید می‌بینید که همه از جنس خاطره و داستان است و زندگی‌نامه‌هایی که همه شبیه هم هستند و این سهل طلبی از جایی باعث شده به جای این که خلاقانه فکر کنند و آثاری باشند که از دل خودش جوشیده باشد و وجه تخیل بر آن غالب شده باشد، دستاویزی می‌شود تا کسانی، نوارهایی از این رزمند و آن رزمند و آن شخصیت‌زن یا مرد و خاطراتی که در دفاع مقدس دارند را پیاده می‌کنند و می‌نویسند و یا می‌نشینند و می‌نویسند و این‌ها تبدیل به کتاب‌های حجیمی می‌شود که وارد بازار می‌شود و باز هم تکرار می‌کنم که سوء تفاهم نشود که این جنس از کار بد است، بلکه این جنس از ادبیات هم خوب است و نیاز ادبی است ولی این مسئله باید جا بیفتد.

■ دوره نقاهت

هر چه به زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم؛ آثار مقبول‌تر می‌شود. در واقع در دهه‌ای که در آن قرار داریم، آثار پذیرفته‌تر است ولی از سوی دیگر این ادبیات ۴-۵ سالی است که وارد دوره نقاهت شده و کمتر اثر نیرومند و خوبی می‌بینیم، یعنی در این سال‌ها

کمتر اثر خلاقانه و در خوری را در عرصه رمان و جهان خلاقانه شاهدیم و همان معدود آثار در خوری هم که پیدا می‌شود، در کلیت این طور است. الان به دلایل گوناگون اگر نگاهی به جوایزی مثل جایزه جلال آل احمد؛ کتاب سال و جایزه پروین بیندازیم، با انبوهی از رمان مواجه می‌شویم اما وقتی می‌خواهیم یک اثر در خور و شایسته شش دانگ انتخاب کنیم، دچار مشکل می‌شویم. دوره‌ای که گذشت، هر چه کاوش کردیم نتوانستیم یک رمان در خور به عنوان برنده جایزه جلال معرفی کنیم حتی به عنوان تقدیری هم نتوانستیم چیزی انتخاب کنیم، اثری شش دانگ که دارای یک موضع بدیع باشد، در میان کارها نداشتیم. اگر چه صدای مطبوعات هم در آمد که احجاف شده؛ چرا جایزه ندادید؟ اما هیچکدام از آثار چنین قابلیت‌هایی را نداشت. چون وقتی اثری را به عنوان جایزه جلال به جامعه ادبی معرفی می‌کنیم، نسل جوان پویایی که می‌خواهند بفهمند اثری که جایزه گرفته چیست و از آن الگو برداری کنند؛ به دنبال این اثر می‌روند و می‌خواهند آن را بخوانند و ببینند که اثری که برنده جایزه ۱۱۰ سکه‌ای شده، چیست؟ اثری که نتواند سرپای خودش بایستد و از نظر ساختار و شخصیت پردازی، درونمایه‌ای بکروسالم نداشته باشد، چگونه می‌تواند برنده جایزه برتر رمان سال باشد؟ پاره‌ای معتقدند از بین آثار بد و بدتر باید بد را انتخاب و معرفی کنیم که من با این مسئله مخالفم. چرا باید این کار را بکنیم؟ به همان دلیل که اگر اثر بد را معرفی کنیم، همچنان به جامعه الگو ارائه می‌دهیم و بعد باید شاهد تاثیر آن ادبیات در جامعه باشیم. متأسفانه چندین سال است که با یک رمان شش دانگ و درستی که بتوانیم به آن توجه کنیم، روبه‌رو نیستیم. برعکس در دهه ۸۰ وضعیتمان از لحاظ رمان بهتر بود یعنی اگر می‌خواستیم مقایسه کنیم، در دهه قبل می‌توانستیم بگوییم که وضعیت بهتری داشتیم و امیدوار کننده بود. چرا؟ چندین سال است که با این مسئله روبه‌رو هستیم. توجه بیش از اندازه به خاطره - داستان نویسی و یکسری آدم‌های صاحب نظر هم که می‌بینیم این‌ها را که معمولاً هنرپیشه و بازیگر فلان سریال و فیلم، تشکیل می‌دهند و عکس شش در چهار این حضرات را هم در پوسترهای زنند و اظهار نظر می‌کنند که فلان خاطره - داستان را خواندم و فلان بود و از این مسائل غیر تخصصی که هر کسی خوشبختانه می‌تواند بگوید و کسی نیست بپرسد که این بازیگر دارای چه بنیه ادبی است و چه تخصصی در ادبیات دارد که بتواند در مورد ادبیات داستانی ما صحبت کند و چطور به خودش اجازه می‌دهد که وارد این حیطه شود و این‌ها هم متأسفانه به دهان همدیگر نگاه می‌کنند.

